جلسه 348

شنبه 02/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در حقیقت واجب کفائی بود. عرض کردیم که مرحوم نائینی و آقای خوئی فرمودند می شود وجوب کفائی را اینگونه تفسیر کرد که بگوئیم صرف الوجود مکلف، مکلف است.

مقصود ایشان از صرف الوجود، یعنی احد المکلفین لا بعینه. نه صرف الوجودی که ینطبق علی اول الوجود.

مرحوم استاد آقای تبریزی فکر کرده اند که صرف الوجود مکلف اگر بر او واجب باشد مثلا دفن میت، یعنی اینکه اولین مکلفی که متمکن بشود از دفن این میت، بر او واجب است. صرف الوجود ینطبق علی اول الوجود. صرف الوجود مکلف منطبق می شود بر اولین مکلفی که این میت را بتواند دفن کند. فرموده اند این مطلب مستلزم این است که بر اولین مکلفی که متمکن باشد از دفن این میت، واجب بشود دفن میت، بر مکلفهای دیگر واجب نشود.

اقول: این فرمایش مرحوم استاد خلاف فرمایش آقای نائینی وآقای خوئی است. درست است که تعبیر به صرف الوجود مکلف کرده اند، اما توضیح داده اند که مقصود احد المکلفین است لا بعینه. مرحوم آقای خوئی فرموده است چه جور در واجب تخییری احد الفعلین واجب بود، در واجب کفائی احد المکلفین موضوع است برای وجوب کفائی. احد المکلفین لا بعینه وقتی مکلف شد در واجب کفائی، مثل اینکه مولا به عبیدش خطاب می کند می گوید یکی از شما آب بیاورد. تکلیف انحلال ندارد نسبت به کل مکلف. یک تکلیف بیشتر نیست، موضوعش هم احد العبید است، احد المکلفین است. اما عقل می گوید اگر این مکلفین ترک بکنند اتیان به این واجب را، همه آنها مستحق عقابند. هم این مطلب را عقل می گوید و هم عقلاء.

الان مولایی به عبیدش می گوید یا پدری به فرزندانش می گوید یکی از شما آب بیاورد، اگر هیچکدام نرفتند آب بیاورند عند العقل و العقلاء تمام اینها مستحق عقاب هستند.

واین فرمایش آقای خوئی وآقای نائینی بسیار فرمایش متینی است.

این اشکالی هم که آقای صدر می کند به آقای نائینی وآقای خوئی، اشکال ایشان را هم بگوئیم. آقای صدر می گوید عنوان احد المکلفین اگر موضوع بشود برای وجوب دفن میت مثلا، آیا می خواهید ذمه این عنوان را مشغول کنید بدون اینکه حکم از عنوان به معنون خارجی سرایت کند، یا نه می خواهید حکم از عنوان به معنون خارجی سرایت بکند؟ از دو حال خارج نیست. اگر اینکه می گوئید بر ذمه احد المکلفین است که دفن میت بکند، عنوان احد المکلفین می شود مشغول الذمة بدون اینکه به مکلف خارجی سرایت بکند. شبیه وقف بر عنوان عام، می گوید وقف کردم این باغ را بر طلاب، تملیک کردم این باغ را به طلاب. یا در مثل زکات که می گویند ملک عنوان فقیر است. ملک عنوان فقیر است نه ملک فقیر خارجی. یعنی زید نمی تواند بگوید من مالک زکاتم ولو فقیرم. عنوان فقیر مالک است. منتهی مکلف ولایت بر تطبیق دارد، ولایت دارد که این زکات را که ملک عنوان فقیر است تملیک کند به این فقیر خارجی، ولی شارع مقدس عنوان فقیر را مالک زکات قرار داده است، سرایت به خارج نمی کند.

آقای صدر فرموده عنوان احد المکلفین اگر ذمه اش مشغول بشود به واجب کفائی، اگر سرایت نکند این اشتغال ذمه به مکلف خارجی، عقلا منجز نیست. برای اینکه می گوئیم آقای زید چرا نرفتی دفن کنی میت را؟ می گوید ذمه من که مشغول نیست به دفن میت، ذمه عنوان احد المکلفین مشغول است، به من چه ربطی دارد. اگر می گوئید نخیر، ذمه عنوان که مشغول می شود سرایت می کند به معنون خارجی. عنوان احد المکلفین ذمه اش مشغول می شود به دفن میت، و این سرایت می کند به مکلف خارجی.

آقای صدر فرموده: خب سرایت می کند این اشتغال ذمه به کل مکلف علی سبیل الانحلال؟ خب اینکه شد تعدد تکلیف. هزار مکلف داریم هزار اشتغال ذمه پیدا بشود به دفن میت. اینکه خلف مبنای شما آقای خوئی وآقای نائینی هست که می گوئید تکلیف واحد است رفته روی عنوان احد المکلفین.

اگر می گوئید سرایت می کند اشتغال ذمه عنوان احد المکلفین به فرد مردد، به واقع احد المکلفین. آقای صدر فرموده خب فرد مردد که وجود ندارد. ما در خارج احد المکلفین لابعینه نداریم تا ذمه او مشغول بشود به دفن میت.

بعد در آخر مرحوم آقای صدر فرموده: الا أن یقال که: عنوان احد المکلفین ذمه اش مشغول شده است به دفن میت، سرایت هم به خارج نمی کند، ولکن کافی هست در تنجز تکلیف بر کل مکلف. شارع عنوان احد المکلفین را گفته واجب است دفن میت بکنند، سرایت هم نمی کند به خارج، ولی عقلا منجز می شود بر هر مکلفی. آقای صدر فرموده بر فرض این را ما قبول کنیم خب تحلیل کنید. این تنجز، تنجز کفائی است، تنجز عینی که نیست. عقل که حکم می کند به تنجز می گوید یکی اگر دفن میت کرد کافی است. خب این تنجز کفائی را تحلیل کنید. شما خیال کردید که با این تفسیر وجوب کفائی مشکلتان حل می شود؟ آخرش باید در مرحله تنجز، تنجز کفائی را تحلیل کنید. چطور می خواهید تحلیل کنید؟ باید برگردانید تفسیر تنجز کفائی را به یکی از آن تفسیرهای دیگر. شما که تفسیرهای دیگر را قبول نکردید فقط تفسیر صحیح را این می دانید که عنوان احد المکلفین ذمه اش مشغول بشود، خب در مرحله تنجز، تنجز کفائی باید قائل بشوید. خب تنجز کفائی را چطور معنا می کنید؟ دیگر تنجز که نمی تواند برود روی عنوان احد المکلفین. تنجز حکم عقل است، تنجز می رود روی خارج. حکم منجز می شود بر این مکلف بر آن مکلف. خب تنجز کفائی را تفسیر کنیم ببینیم.

این هم اشکال آقای صدر.

آقای صدر با این اشکال گفته فالمبنی الصحیح هو کون کل فرد مکلفا بطبیعی دفن المیت، که قبلا این را توضیح دادیم.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. اولا جناب آقای صدر! ما گفتیم فرد مردد از نظر عرفی داریم. عنوان احد المکلفین عقلا موضوع است برای وجوب دفن میت. ولی عرفا واقع احد المکلفین لابعینه موضوع است برای وجوب دفن میت. می گوید یکی از شما یا تو یا تو دفن میت بکند. چطور در وجوب تخییری متعلق وجوب استقرار نداشت، می گفت یا روزه یا اطعام، اینجا هم می گوید واجب است یا شما یا شما دفن میت بکنید. چه اشکالی دارد؟ همانطوری که واجب تخییری استقرار نداشت عرفا، می گفت یا روزه یا اطعام، اینجا هم مکلف استقرار ندارد، می گوید یا زید یا عمرو دفن میت بکند. و فرد مردد هم ما عرض کردیم در خارج از نظر عرف معقول است. مثال زدیم: گفتیم شما نماز ظهر وعصر خواندید، یقین پیدا کردید که یکی از این دو نماز اجمالا باطل است، شک دارید در بطلان نماز دوم. به جوری که فی علم الله اگر هر دو نماز باطل باشد جبرئیل هم نمی تواند تعیین کند که معلوم بالاجمال شما کدام نماز است. چون علم اجمالی دارید یکی از این دو نماز باطل است. هیچ عنوان ذهنی مشخصی ندارد که فی علم الله بگویند نماز ظهر را می دانست که باطل است. نخیر.

از اینکه هشت رکعت نماز را سریع تمام کرد یقین پیدا کرد که یکی از این دو نماز قطعا ناقص بوده، ولی احتمال می دهد که هر دو نماز ناقص باشد، احتمالش را می دهد. خب قاعده فراغ در الصلاة الاخری جاری می شود. می گوئید می دانیم یکی از این دو نماز باطل است اجمالا، شک داریم در بطلان صلاة اخری، کلما مضی من صلاتک و طهورک فامض ولا تعد. و لذا یک نماز چهار رکعتی به نیت ما فی الذمة می خوانیم تمام شد و رفت. اما اگر قاعده فراغ در صلاة اخری لابعینها جاری نمی شد مجبور بودیم دو تا نماز بخوانیم. و این از برکات وجود فرد مردد است از نظر عرف. همین عرفی که می گوید شک دارم در صحت نماز دوم، می گوید قاعده فراغ هم در نماز دوم جاری می شود. هذا اولا.

ثانیا: جناب آقای صدر! ما این مبنای آقای نائینی و آقای خوئی را درست است که در مرحله تنجز می گوئیم تنجز کفائی است. به این نحو که بر این مکلف منجز است قیام به دفن میت اگر دیگری قیام نکند، بر مکلف دیگر هم منجز است قیام به دفن میت اگر این مکف قیام نکند. به جوری که اگر هیچکدام قیام نکردند، تمام اینها مستحق عقاب هستند. بله استحقاق عقاب را انحلالی می دانیم الا إذا أتی فرد واحد منهم بالواجب.

اما اشکالاتی که بر تفسیر واجب کفائی بود در تفسیرهای گذشته، با این تفسیر آقای نائینی وآقای خوئی آن اشکالات پیش نمی آید. در مرحله اراده مولا و در مرحله انشاء وجوب مولا می گوید احد المکلفین دفن میت بکند. آن اشکالی که در تفسیر اول واجب کفائی بود یا در تفسیر دوم واجب کفائی بود، آن اشکالها پیش نمی آید. آنها می گفتند وجوب مشروط است. اینجا می گویند نه، وجوب مشروط نیست، یک وجوب فعلی منتهی وجوب واحد رفته است روی عنوان احد المکلفین فانیا فی الخارج.

آن تفسیر شمای آقای صدر هم که می گفتید مکلف­به طبیعی دفن میت است، خب آن را هم آقایان قبول نداشتند، می گفتند معقول نیست که به زید بگویند بر تو واجب است یا تو تکلم کنی یا امیر تکلم کند. جامع بین فعل نفس و فعل غیر وجوبش بر مکلف عقلائی نیست. اینجور گفتند. اما این تفسیر آقای خوئی وآقای نائینی آن اشکالات را ندارد. بله در مرحله تنجز وقتی مولا می گوید یکی از شما این کار را بکند، عقل می گوید اگر همه ترک کنید همه مستحق عقابید. ولی اگر یکی انجام بدهد هیچکدام مستحق عقاب نیستید. تمام شد و رفت.

سؤال وجواب: شما در ملکیت کلی فی المعین وقتی می گفتید فروختم یکی از این دو گوسفند را به مشتری و مشتری هم می گفت قبول کردم، خب می گفتند آقای مشتری! تو مالک گوسفند الفی؟ می گفت نه، بایع می تواند گوسفند الف را بفروشد به دیگران. مالک گوسفند ب هستی؟ می گفت نه، مالک یکی از دو گوسفندم. در عین حال اگر هر دو گوسفند بچه زائید یکی از این بچه ها هم مال من است. خب عرف آنجا چه می گفت؟ می گفت مملوک در خارج است دیگر، ولذا بچه می زاید.

خب اینجا هم همینطور است. مکلف در خارج است. منتهی مکلف خصوص زید نیست، خصوص عمرو نیست، احدهمای لابعینه است. شما دنبال اثر می گردید، اثر عقلی وعقلائی اش این است که مولا می خواهد تحریک کند یکی از شما را به این فعل. اگر تحریک نشدید هیچکدامتان، همه عقلا وعقلاءا مستحق عقابید. و اگر یکی انجام داد دیگری انجام ندهد مستحق عقاب نیست.

این که آقای سیستانی هم حمله کرده اند به آقای خوئی وآقای نائینی، گفته اند که آقا این حرفها چیست؟ چطور شد تکلیف واحد است، احد المکلفین یدفن المیت، تکلیف واحد، ولی اگر همه مکلفین ترک کنند به تعداد مکلفین عصیان شده است؟ یعنی هزار مکلف داریم دفن نکرده اند میت را هزار عصیان می شود؟ چه جور می شود هزار عصیان ولی تکلیف واحد؟! پس معلوم می شود هزار عصیان کشف می کند از اینکه هزار تکلیف داریم. هر مکلفی عصیان کرد تکلیف خودش را. منتهی تکلیف در واجب کفائی تعلق گرفته به طبیعی دفن المیت. اگر یک دفن میتی رخ بدهد تمام این هزار تکلیف متعلقش اتیان شده است.

اقول: می گوئیم جناب آقای سیستانی! هزار عصیان را معنا کنید. هزار عصیان یعنی هزار استحقاق عقاب. خب بله. چرا با این تعبیر هزار عصیان انسان را به شک می اندازید؟ اگر مرادتان از هزار عصیان هزار تکلیف عصیان شده است، نه. هزار تکلیف عصیان شده نداریم، یک تکلیف داریم. و اگر مرادتان است که هزار استحقاق عقاب داریم، بله هزار استحقاق عقاب داریم، ولی هزار استحقاق عقاب کشف نمی کند از هزار تکلیف. مصادره است. در وجوب کفائی که می گوید احد المکلفین یدفن المیت تکلیف واحد داریم، منتهی خصوصیت این تکلیف واحد این است که اگر هزار نفر باشند همه ترک کنند هزار استحقاق عقاب داریم. چه کسی می گوید هزار استحقاق عقاب مستلزم هزار تکلیف است؟ هذا اول الکلام. چون مولا می خواهد تحریک کند احدکم لا بعینه را، گفت یکی از شما دفن میت بکند. یک انسان غیور نبود که این کار را بکند. خب عقل وعقلاء می گویند حقش است که مولا کل این هزار نفر را ببرد عقاب کند.

سؤال وجواب: چرا قرعه بیندازد؟ هم عقلائی است و هم عقل جلوش را نمی گیرد. "فلیبعث احدکم بورقکم هذه الی المدینة" خب این یعنی چه؟ در جریان اصحاب کهف است که می گوید یکی از شما برود با این درهم غذا بخرد. شما می گوئید نه، این عقلائی نیست. چرا عقلائی نیست.

سؤال: عقلائی هست تحلیلش مشکل دارد.

جواب: تحلیلش همین است که واجب است بر احد المکلفین فانیا فی الخارج لا بعینه که این فعل را انجام بدهد. کما اینکه در کلی فی المعین شما مالک احدی الشاتین هستید، فی الخارج لا بعینها.

به نظر ما هم تفسیر آقای خوئی و آقای نائینی عرفی است. و هم تفسیر آقای بروجردی وآقای صدر وآقای سیستانی. ما می گوئیم تا می شود باید صلح برقرار کرد، هر دو درست می گویند. منتهی باید لسان خطاب را دید. گاهی خطاب می گوید أحد عبیدی یأتی بالماء، احد المکلفین یدفن المیت. گاهی می گوید یجب علیکم دفن المیت.

اگر بگوید یجب علیکم دفن المیت، سیاقتش با آن سیاقت آقای بروجردی وآقای صدر وآقای سیستانی می سازد. اگر بگوید یجب علیکم یا فلیأت احدکم بهذا الفعل، با سیاقت آقای خوئی وآقای نائینی می سازد. و ثمره فقهیه هم دارد. عرض کردم اگر مولا بگوید یکی از شما تطهیر کند مسجد را، شما عاجزید از تطهیر مسجد، لازم نیست بروید خادم را خبر کنید. چون تطهیر او تطهیر شما نیست. اگر خادم آمد تطهیر کرد عرفا نمی گویند شما تطهیر کردی. نه، شما تطهیر نکردی. به خادم گفتید او تطهیر کرد. چه لزومی دارد به نظر آقای خوئی که فلیطهر احدکم المسجد که من بروم به خادم خبر بدهم؟ لا یکلف الله نفسا الا وسعها، من مکلف نیستم به تطهیر مسجد. اما طبق تفسیر آقای بروجردی نه، من مکلفم به طبیعی تطهیر مسجد اعم از فعل خودم و فعل خادم. و من می توانم کاری بکنم که این متعلق موجود بشود، به اینکه بروم به خادم پول بدهم خبر بدهم بگویم بیا این کار را بکن.

از این بحث گذشتیم.

### دو فرع فقهی مرحوم نائینی به مناسبت واجب کفائی

مرحوم نائینی دو تا فرع فقهی دارد به مناسبت واجب کفائی.

#### فرع اول

یک فرع فقهی این است که اگر مثلا ده نفر بودند متیمم، چون موقع اذان ظهر آب نداشتند تیمم کردند نماز ظهر و عصر خواندند، برای نماز مغرب سفر را ادامه دادند رسیدند به یک جائی که یک پارچ آب است، ده نفر با یک پارچ آب، که لا یکفی الا لوضوء احدهم.

مرحوم نائینی در این بحث واجب کفائی گفته این شبیه واجب کفائ است که تیمم هر ده نفر باطل می شود. چرا؟ برای اینکه بر تک تک اینها واجد الماء صادق است. یا زید انت تتمکن من الوضوء، آقای زید تو متمکن از وضوئی؟ می گوید بله، چون تا این پارچ آب را دیدم سریع می توانم بدوم و آن نه نفر را پشت سر بگذارم، و اگر هم آنها آدمهایی هستند که تند می آیند گرد و خاک راه بیندازم چشم آنها نبیند، آنها مجبور بشوند که کند بیایند. از عمرو می پرسند تو چطور؟ او هم می گوید من هم می توانم سریع بروم به این پارچ آب برسم. پس می گویند تک تک شما واجد المائید یعنی متمکن از وضوئید تیممتان باطل شد. اما وجوب وضوء به نحو وجوب کفائی است. اگر یکی از شما برود و آن نفر دیگر سهل انگاری بکنند، یا با هم تعارف می کنید یک نفر رفت جلو، مشکلی نیست. وجوب وضوء وجوب کفائی است. اینطور نیست که شما که می توانستی بروی و آن آب را برداری بگویند چرا نرفتی. نه، یکی از شما ده نفر وضوء گرفت الحمد لله، مثل واجب کفائی، نه نفر دیگر اصلا معاقب نیستند. ولکن تیمم هر ده نفر باطل است.

یعنی فرق گذاشته بین حکم به بطلان تیمم و حکم به وجوب وضوء. گفته است اگر تعارف می خواهید بکنید به هم بکنید، یکی برود وضوء بگیرد آن نه نفر دیگر مشکلی ندارند عصیان نکرده اند وجوب وضوء را. ولکن بعد از اینکه این یک نفر آمد و وضوء گرفت، آن نه نفر دیگر تیممشان را اعاده کنند. ولی عدالتشان به هم نمی خورد، می توانند هر کدام امام جماعت باشند بقیه اقتداء کنند. حالا امام جماعت متیمم است و یکی از مأمومین وضوء دارد اشکال ندارد. عدالتشان محفوظ است.

اقول: این واقعا عجیب است. خب چه فرق است بین بطلان تیمم و وجوب وضوء؟ آخه موضوع هر دو واجد الماء است دیگر. تیمم تا جائی باقی است که انسان واجد الماء نشود، و وقتی هم که واجد الماء شد وضوء واجب است. جناب نائینی! چطور شد شما می گوئید این ده نفر واجد الماء هستند یعنی متمکن از وضوءند، زید متمکن از وضوء، عمرو متمکن از وضوء، تا آخر. چون متمکن از وضوئند پس واجد الماء هستند ولذا تیممشان باطل می شود. اما وضوء بر یکی از اینها لابعینه واجب است. چه وجهی دارد، موضوع واحد است، واجد الماء یبطل تیممه و یجب علیه الوضوء.

ولذا حق در مسأله این است که باید این ده نفر مسابقه بدهند. یکوقت است که شما می دانید اگر بخواهی تند بروی وبرسی بقیه هم ایجاد داعی در آنها می شود و آنها هم تند می آیند، وعملا شما نمی توانی به این آب برسی و وضوء بگیری. چون اگر بخواهی تند بروی بقیه هم تند می آیند. خب اگر اینجوری است پس شما قادر نیستی بر وضوء. می گوئی آقا نگاه نکنید که نه نفر دارند آرام آرام می آیند، اگر من تند بیایم اینها هم می گویند لابد یک خبری هست اینها هم تند می آیند. بالاخره من نمی توانم. می گوئیم نمی شود یک جوری اینها را جا بگذاری؟ اگر می توانی آنها را جا بگذاری جا بگذار، به نحو شرعی یک کاری بکن که اینها بروند دنبال چیز دیگر. ولی اگر می بینی نمی توانی پس متمکن نیستی از وضوء. اگر متمکن نیستی از وضوء که هیچ، اصلا تیممت باطل نشده است. چرا متمکن از وضوء نیستی؟ چون می گوئی اگر من تند بروم بقیه هم تند می آیند و نمی گذارند من از این آب استفاده کنم برای وضوء. ولی اگر می بینی نه، شما متمکن از وضوء هستی، خب هم تیممت باطل است و هم وضوء بر تو واجب است. یکوقت هست هر ده نفر آدمهای بی حال، عملا هیچ کدام نمی روند سراغ آب، ولی هر کدام برود می تواند. ده نفر آدمی که می گویند کی حال دارد برود نزدیک کوه پارچ آب را بردارد. اگر اینطوری است هر ده نفر وضوئشان باطل و هر ده نفر هم مستحق عقاب. تو متمکن بودی از وضوء، چرا نرفتی وضوء بگیری؟ می گوید یک پارچ آب برای ده نفر؟ می گوید باشد، فرض این است که نه نفر دیگر بی حال هستند حال پیاده رفتن تا نزدیک کوه را ندارند، تو باید می رفتی. به هر کدام از اینها اینجور می گویند. می گویند رفیقانت بی حال هستند تو می توانستی بروی و نرفتی.

فخلاصة الکلام بین بطلان تیمم و وجوب وضوء تلازم است. این ده نفر هر کدام اگر به حیثی بودند که متمکن بودند از تحصیل این آب و وضوء با این آب، تیممشان باطل می شود و وضوء هم بر آنها واجب می شود. و اگر نه، به زید می گوئیم زید می گوید درست است اینها دراز کشیده اند، اما مطمئن باش اگر من بروم سمت کوه اینها از من تندتر می آیند و نمی گذارند من با آن آب وضوء بگیرم. می گوئیم اگر اینجور است، شمای زید اصلا تیممت هم باطل نیست و وضوء هم بر تو واجب نیست.

سؤال وجواب: بحث شک نیست، بحث این است که واقعا حکم چیست. یک فرض این است که تمام این ده نفر بنا گذاشته اند که نروند سراغ این آب. در این فرض هر ده نفر می شوند متمکن. تیمم هر ده نفر باطل است وبر هر ده نفر وضوء واجب است. چرا؟ برای اینکه فرض این است که آن نه نفر دیگر نمی خواهند بروند پس این آقا متمکن است از تحصیل ماء. ولی اگر نه، یکی از اینها می گوید من اگر بلند بشوم بروم بقیه هم راه می افتند می آیند و جلو تحصیل آب را بر من می گیرند. خب این معنایش این است که این آقا متمکن نیست از وضوء. تیممش هم صحیح است و وضوء بر او واجب نیست.

این راجع به این فرع.

#### فرع دوم

همین مرحوم نائینی بزرگوار در بحث حج، یک مسأله مشابهی پیش آمده جور دیگری فتوی داده است.

آن مسأله مشابه این است که یک آقایی ده تا طلبه را جمع کرده گفته یکی از شما می توانید با من حج بیائید، مخارج یکی از شما ده نفر به عهده من. بذل الحج لواحد لا بعینه.

مرحوم نائینی گفته در این مسأله بذل کلابذل است و بر این ده نفر هیچ چیز لازم نیست. می گویند برو، می خواهی بذل کنی خطاب کن بگو جناب زید به تو بذل کردم حج را. اما اینکه بگوئی بذل کردم حج را به یکی از شما ده نفر، مثل اینکه بذل کردم حج را به یکی از مردم قم. اینکه بذل نیست. ولذا مرحوم نائینی فرموده است که در اینجا این بذل کلا بذل است.

برخلاف نظر صاحب عروه. صاحب عروه گفته نخیر، این بذل هم مثل واجب کفائی می شود. یعنی واجب است یکی از این ده نفر حج برود. و اگر هیچکدام نرفتند هر ده نفر معاقب هستند و حج هم بر آنها مستقر می شود، سال دیگر باید با گدائی هر ده نفر بروند حج. اگر امسال یکی برود حج راحت، اما اگر امسال هیچکدام حج نرود، حج بر آنها مستقر می شود و سال دیگر هر ده نفر باید پول گدائی کنند بروند حج.

ولذا به مرحوم نائینی که آنجا اینجور گفته اعتراض کرده اند، گفته اند جناب نائینی! تو که در بحث واجد الماء می گفتی آن ده نفر متمکن از وضوئند و تیممشان باطل است، خب این ده نفر هم در اینجا متمکن از حجند، مستطیع هستند، چرا در اینجا می گوئید حج بر اینها واجب نیست.

تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا.